

هیچ چیز به اندازه عدالت فربه، ضد عدالت نیست. تنها عدالت به منزله انصاف و تعادل است که می تواند کارآمد و درست باشد؛ هم عامل آزادی باشد هم معنای درست عدالت؛ اقتران عدالت و آزادی نام دیگر تعادل است.

فروتن که می ایستد تا افراد و شهروندان به او / دولت رجوع کنند نه این که سراغ مردم برود و به آن ها چیزی را به عنوان عدالت تحمیل کند. همه چیز باید داوطلبانه و مشروط به خواست خود شهروندان باشد تا عادلانه باشد. در این صورت، عدالت به شکل مثبت آن هم اخلاقی است؛ این عدالت حداکثری نیست، بلکه فروتن و در عین حال مقتدر است. اینجاست که تمایز میان قدرت و اقتدار را در نظر آورد و یادآور شد که دومی، داوطلبانه، طبیعی و خودانگیخته است.

نکته دیگر این که باید با عدالت به منزله طرح های فراگیر و مدعی تغییر و دستکاری جامعه که مستلزم تغییر آتی سبک زندگی افراد و محدود کردن گزینه های اجتماعی زیست جمعی است، مخالفت کرد.

عدالت به معنای توتالیتریستی که شامل فاشیسم و کمونیسم هم می شود و عدالت دولتی، جهتی از بالا به پایین و عمودی دارد؛ در حالی که جهت عدالت منفی، افقی بوده و با زندگی زیسته، جاری و عرف (انباره تجارب بشری) در پیوند است. عدالت به معنای حداکثری و مثبت یا عدالتی که دولت بنا باشد بر جامعه مستولی کند، اراده گرایانه و تحکمی و بدتر از این ها، یکپارچه ساز و ضد تفاوت و فردیت و در نتیجه ضد خلاقیت و آزادی است.

عدالت حداکثری در صدد وفاق عمومی و یک رنگ کردن جامعه و حذف اقلیت ها یا نادیده گرفتن آن ها است اما عدالت حداقلی یا منفی در پی تفاهم مبتنی بر گفت و گو و عرف است. نوعی خودانگیختگی و حرکت داوطلبانه پشتوانه آن است. این خودانگیختگی مشابه اصل خود جوشی یا نظم خودانگیخته است که به نزد فون هایک به عنوان کاتالاکسی هم خود را نشان می دهد. اما این تفاوت عمده در نگاه به دولت در ایران وجود دارد که دخالت دولت را ممکن و ضروری می داند (عدالت مثبت) اما دخالت حداکثری و منتج به نفی آزادی را مورد وازنش قرار می دهد (عدالت مثبت حداکثری).

عدالت منفی بر اصول منفی و مجموعه ای از «نه»ها مبتنی است. در حقیقت این عدالت مبتنی بر تعیین «حق» است و تعیین «خیر» را به خود افراد یا جامعه وامی گذارد.

خطرناک ترین عدالت، عدالت بی حد است. در دفاع از عدالت حداکثری گفته شده که عدالت حد ندارد؛ یعنی هر چه بیشتر، بهتر. اما آزادی همواره محدود است. آن که آزادی را محدود می کند، خود آزادی است و محدودیت های آزادی برای صیانت از آزادی است. عدالت منفی هم برای صیانت از آزادی است. عدالت بی حد به آزادی هم دست اندازی می کند، درست با همین استدلال که آزادی محدود و نحیف است اما عدالت نامتعین و بی مرز و حد. در مقابل، و برای همین مسئله است که ایده عدالت منفی می کوشد عدالت را نیز همچون آزادی محدود کند: عدالت به مثابه آزادی.

آزادی، خودش خودش را محدود می کند. به محض آنکه عدالت بخواهد آزادی را دستکاری کند ولو به نیت پاسداری از آن، آزادی خودش می شود. مخالفت با برنامه ریزی، برنامه ریزی تحکمی و حداکثری (پروژه ای و برنامه ریزی